

## دگرگونی در شرایط اجتماعی

انقلاب صنعتی که در میانه قرن نوزدهم آغاز شد، دگرگونی‌های فراوانی را در جامعه پدید آورد. مهم‌ترین دگرگونی، در زمینه چگونگی تولید کالا بر کلیه روابط اجتماعی آن دوران تأثیر گذاشت. تولید از محدوده خانواده خارج و به اماکن بیرون از خانواده منتقل شد. هدف از تولید، فروش کالا در بازارهای گوناگون بود. وجود کارخانجات که محتاج نیروی کار بودند، کارگران را به مناطق صنعتی کشاند و خانواده هسته‌ای، به صورت خانواده حاکم در جامعه درآمد. شهرهایی که تا آن زمان جمعیت ناچیزی داشتند، با افزایش جمعیت بی‌نظیری روبه‌رو شدند و مسائل و مشکلات فراوانی ناشی از رشد ناگهانی جمعیت برای جامعه به وجود آمد. شرایط بد زندگی کارگری، در اواسط قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، باعث ایجاد بحران‌ها، اعتصابات و شورش‌های کارگری شد. مشکلات دیگری مانند فقر بیش از حد، بزهکاری، فحشا و کاهش اعتقادات اخلاقی و مذهبی، در جامعه مشاهده شد. این مشکلات در شرایطی ظهور می‌کردند که هنوز نهادهای مدرن و امروزی یا به وجود نیامده بودند یا اگر هم وجود داشتند هنوز در دسترس همگان نبودند، نهادهایی که امروزه، حمایت از افراد جامعه را در مراحل مختلف زندگی عهده‌دار هستند.

در شرایط بحرانی جامعه می‌بایست راه چاره‌ای پیدا می‌شد. بسیاری از صاحب‌نظران اجتماعی نگاه خود را متوجه خانواده کردند و در آن به دنبال راه‌حل بحران‌های اجتماعی بودند. خانواده برای دورانی طولانی اهمیتی اساسی در جامعه داشت، پس راه‌حل نجات جامعه را می‌شد در خانواده یافت. نظریه‌های مختلفی مطرح شد. خانواده به عنوان تنها نهادی که قادر به ایجاد ثبات اجتماعی بود، مورد توجه قرار گرفت و سعی شد که از طریق تقویت نهاد خانواده، ثبات اجتماعی حاصل آید.

باید توجه داشت که بحران‌های ناشی از اوایل صنعتی شدن، دربرگیرنده ساختار خانواده‌ها و روابط میان اعضای آنها نیز بود. خانواده‌ها در شرایط بحرانی، هنوز به شکل مطلوب خود، دست نیافته بودند. در نتیجه، صاحب‌نظرانی که سعی داشتند از خانواده به عنوان عاملی جهت ثبات اجتماعی استفاده کنند، الگوی مطلوب تشکیل این نهاد را در وجود خانواده‌های زمان خود پیدا نکردند، بلکه برعکس با توجه به آن الگویی نظریه‌پردازی می‌کردند که برای سالیان طولانی در خانواده‌ها وجود داشت. هر چند الگوی خانواده گسترده دیگر مناسب دوران صنعتی نبود اما به منظور تأکید بر مطلوبیت خانواده، بر اساس «توهمی» از خانواده گسترده، عمل کردند. ویژگی‌های «منفی» آن را نادیده گرفتند و بر ویژگی‌های «مثبت» آن، جهت همبستگی میان افراد تأکید ورزیدند. اقتدار پدر که یکی از ویژگی‌های مشخص خانواده گسترده بود به صورت اقتدار پدرانه و مهرآمیز به منظور بهبود زندگی زن و فرزندان مطرح شد. وجود تقسیم کار مبتنی بر

جنس، به صورت وظیفه زن به منظور مدیریت داخلی منزل با وظیفه احساسی او و وظیفه مرد در قبول مسئولیت اقتصادی تعریف شد.

به این ترتیب، الگویی جدید از خانواده مطرح شد که اساس آن را هنوز اقتدار مردان در خانواده تشکیل می داد، هرچند با توجه به دگرگونی های اجتماعی که در حیطه تفکر و ایدئولوژی نیز رخ داده بود، اصولاً اقتدار در جامعه اهمیت خود را از دست داده بود. این تضاد، در مورد خانواده نیز مشاهده شد. در اثر از میان رفتن انواع دیکتاتوری ها در جامعه و سعی و تلاش در جهت رسیدن به دموکراسی در جامعه، ایدئولوژی خانواده به جای آنکه همپای تصورات دیگر حرکت کند، نوعی برگشت به گذشته را تداعی کرد.

علت ترویج این ایدئولوژی خانوادگی، فقط دل نگرانی های مربوط به بحران های اجتماعی نبود، بلکه دلایل عینی نیز در ایجاد آن دخالت داشت. یکی از مهم ترین علل را باید تغییر در شیوه کار و تولید اجتماعی تلقی کرد. در دوران پیش صنعتی، تولیدات در درون خانواده و با همکاری و کمک کلیه اعضای آن صورت می گرفت؛ هر یک از اعضای خانواده، در حد توانایی خود در تولید شرکت داشتند. در نتیجه، در آنچه تولید می شد همه دخیل بودند و در عین حال، سهم هر یک در تولیدات نامشخص بود، ضرورتی هم برای تعیین سهم هر فرد در تولید دیده نمی شد، زیرا آنچه به دست می آمد برای رفع نیازهای خانواده (و تا مقداری هم جهت فروش در بازار) مصرف می شد. بنابراین همگان در تولید و مصرف سهیم بودند. در شرایط کار صنعتی دو تغییر مشاهده شد: ۱) جدایی مکان کار از زندگی، ۲) اخذ دستمزد برای فعالیت ها. این دو ویژگی کار در جوامع صنعتی یا آنگونه که «تافلر» (۱۳۷۰) از آن نام می برد، کار موج دومی باعث دگرگونی در خانواده و تقسیم نقش درونی آن شد. جدایی مکان کار از زندگی پدیده ای بود که در دوران گذشته دیده نمی شد. برای تولید در کارخانه، نخست افراد جهت انجام کار باید مسافتی از مکان زندگی دور می شدند و سپس در کارخانه تحت شرایط و ضوابط کاری معینی قرار می گرفتند. زمان شروع کار و زمان پایان کار مشخص بود، کارگر قادر نبود که در این میان از محل کار خود (بدون توبیخ) خارج شود یا زودتر از موعد به کار خود خاتمه دهد. این امر، که در شکل تولیدات خانگی وجود نداشت برای زنان به صورت عاملی مزاحم مطرح شد. در حیطه تولیدات خانگی که معمولاً در اطراف خانه بود، زن می توانست از لحاظ نظری، هر زمان که بخواهد محیط کار را ترک کرده، به محدوده خانه برگردد و اگر مراقبت از اعضای دیگر خانواده به عهده داشت، می توانست به آسانی آن را انجام دهد. هرچند در واقع، شاید این اتفاق چندان ضرورت هم نمی یافت زیرا امکان رسیدگی و مراقبت از فرزندان خردسال به کمک افراد سالمند یا کودکان نسبتاً بزرگتر همیشه امکان پذیر بود، اما زندگی شهری امکان زندگی افراد سالمند با خانواده هسته ای را از میان برده بود و نبود فرد مراقب برای نوزادان و کودکان در خانواده، مشکلی برای زنان ایجاد کرده بود؛ مشکلی که بیکاری را به همراه داشت. زیرا زنان کارگر (متأهل) مجبور بودند که به علت زایمان و وجود فرزندان، گاه و بی گاه از کار

دست بکشند در نتیجه، مردان کارگر به عنوان سرپرست خانواده یا در اصطلاح، «نان‌آور» خانواده در نظر گرفته شدند. هرچند باید در نظر گرفت زن کارگر که در خانه باقی می‌ماند، بسیاری از وظایف دیگر را انجام می‌داد که به نوعی کمک به درآمد خانواده بود.

دستمزدی که به کارگر تعلق می‌گرفت، نیز مسائلی را برای کار زنان به وجود آورد. در شرایطی که به مدد فن‌آوری، کارها سهل و آسان شده بود، امکان به‌کارگیری زنان و کودکان در کارخانجات به وجود آمده بود. برای سرمایه‌داری تمایل به استفاده از کار زنان و کودکان وجود داشت زیرا با استناد به اینکه زنان سرپرست خانواده نبوده و تنها کمک خرج خانواده هستند، به آنان دستمزد کمتری پرداخت می‌شد یا به عبارت دیگر، شاید بتوان گفت که در اوایل صنعتی شدن جوامع، زنان تبدیل به لشکر ذخیره کار شده بودند و همیشه احتمال اخراج مردان و به‌کارگیری زنان و کودکان به جای آنان وجود داشت. در هرج و مرج دوران گذار، در دورانی که هنوز قوانین کار و تأمین اجتماعی شکل نگرفته بود، اولین حملات به کار زنان، از جانب کارگران مرد آغاز شد. مردها با تجمعات بسیاری تقاضای اخراج زنان و ممنوعیت استخدام آنان را مطرح می‌کردند. شعار کلی این دوره این بود که: از آنجا که زنان به هر حال تحت سرپرستی مرد قرار دارند، بهتر است که در خانه باقی بمانند و کار و کسب درآمد به مردان جامعه که «نان‌آور» خانواده هستند تعلق گیرد. هرچند واقعیات آن دوران مشخص می‌کند که درصد عظیمی از زنان کارگر، زنان مجردی بودند که مسئولیت نگهداری از خود یا خویشاوندان را بر عهده داشتند.

موج مخالفت در برابر کار زنان با مقاومت گروه‌های مختلف جنبش آزادی‌خواهانه زنان روبه‌رو شد. در گذر زمان شعارهای خشن آن دوره تغییر شکل یافتند و به شکلی ملایم و آرام و با استفاده از احساسات لطیف، همان خواسته‌ها را تکرار کردند. این بار بر وظیفه‌مادری و همسری تأکید شد. مهم‌ترین وظیفه زن، رسیدگی به امور خانه تلقی شد و بار سنگین مسئولیت خانواده از دوش آنها برداشته شد. کلیشه‌های جنسیتی مناسب این ایدئولوژی که بر لطافت و حساسیت زنان، در تقابل با پرخاشگری و خشونت مردان تأکید می‌کرد، ساخته و پخش شدند. پخش جنبه‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی این ایدئولوژی آنچنان مناسب و خوب انجام گرفت که هر دو جنس (زن و مرد) با وجود مشکلاتی که کلیشه‌های جنسیتی برای آنان در زندگی اجتماعی و خانوادگی به وجود می‌آورد، آنها را باور کردند و در تفکرات خود دخالت دادند.

تافلر در کتاب «موج سوم» (۱۳۷۰) این مسئله را با شیوه تولید موج اولی و موج دومی مقایسه می‌کند. شیوه تولید موج اولی، تولید برای مصرف است که برای سالیان طولانی در جامعه از طریق خانواده انجام می‌شد؛ شیوه‌ای که آن را در جوامع پیش‌صنعتی می‌توان مشاهده کرد. شیوه تولید موج دومی، برعکس با سیستم کارخانه ارتباط دارد و محصولات در این شیوه تولید، نه برای مصرف، بلکه برای فروش در بازارهای مختلف است. با توجه به اینکه جوامع صنعتی، دچار دگرگونی اساسی شدند، در نتیجه اعتبار اجتماعی و

نقش اجتماعی افراد از طریق فعالیت آنان در شیوه تولید موج دومی مطرح شد، اما هنوز در جوامع موج دومی، تولید برای مصرف یا شیوه‌ای که در موج اول مطرح بود، در درون خانواده وجود داشت. زنان انجام این وظایف را بر عهده گرفتند، وظیفه‌ای که با وجود شعارهای مردم‌پسند در مورد آن، در واقع از اعتبار اجتماعی ناچیزی برخوردار بود زیرا کار زنان در محدوده قدیمی «تولید برای مصرف» قرار می‌گرفت. برای اولین بار، کار مردان از کار زنان اهمیت بیشتری یافت. «شوهران، کم و بیش خانه را به قصد کار مستقیم اقتصادی ترک کردند و زنان به طور عموم در خانه باقی ماندند، تا به طور غیرمستقیم کار اقتصادی انجام دهند. مرد مسئولیت انجام کار پیشرفته را بر عهده گرفت و زن عقب ماند تا نوع قدیمی تر و عقب‌افتاده‌تری از کار اقتصادی را انجام دهد. مرد از آنجا که مرد بود، به سوی آینده حرکت کرد و زن در گذشته باقی ماند» (تافلر، ۱۳۷۰: ۶۱). به این ترتیب، مردانی که باید وارد بازار کار شوند، با دیدی «عینیت‌گرا» و واقع‌بینانه و زنانی که باید برای انجام کارهای خانگی که به میزان زیاد در انزوای اجتماعی شکل می‌گیرد آماده شوند، با دیدی «ذهنیت‌گرا» وارد شدند (همان: ۶۱).

آنچه در پس این تقسیم کار به وجود آمد، قبول اقتدار (اقتصادی) مردان در خانواده بود زیرا به این طریق این مردان بودند که رابط خانواده با جهان بیرون شدند و زن در خانه باقی ماند تا وسایل آسایش مردی را فراهم سازد که در بازار کار به عنوان فردی مؤثر دخالت داشت. نظریه‌های جامعه‌شناسی بارها دلایل ایجاد زمینه برای کاربایی مردها در جامعه را مطرح کرده‌اند. در واقع در این نظریه‌ها، خانواده به عنوان محلی برای رهایی از فشارهای اجتماعی مطرح می‌شد. با توجه به اینکه مردان در معرض فشارهای اجتماعی قرار می‌گیرند، طبیعتاً باید در نظر گرفت که وظیفه زن فراهم کردن آسایش مردان در خانواده است.

امروزه ایدئولوژی فوق که تا اواسط قرن بیستم در غرب حاکمیت داشت، بر اثر فعالیت‌های طولانی و مستمر جنبش‌های زنان، جهت کسب برابری و آزادی، بر هم خورده است. ایدئولوژی تقسیم نقش جنسیتی در خانواده و قبول اقتدار مردانه، در یک جامعه دموکراتیک مورد قبول نیست. نتیجه این دگرگونی را در نظریه‌پردازی‌های جدید اجتماعی و همچنین در طرح بحث جنسیت، چه در جوامع مختلف و چه از طریق سازمان‌های بین‌المللی مشاهده می‌کنیم. دیگر نباید و نمی‌توان حضور و شخصیت زنان را در چارچوب فعالیت‌های خانگی و همراه با مشاغل وابسته به ارائه خدمات به دیگران، مانند معلمی یا پرستاری مطرح کرد. ارائه کلیشه‌های جنسیتی برای مردان نیز مشکلاتی را به دنبال دارد که باید با آن به مقابله پرداخت. آنچه امروزه مدنظر است، دادن آزادی‌های منطقی به افراد جهت تصمیم‌گیری در مورد مقابله با شرایط نابرابر موجود، تبیین راه زندگی آینده و تعیین نوع شغل و کار، فارغ از کلیشه‌های جنسیتی یا اجبارهای اجتماعی می‌باشد تا هر فرد بدون فشارهای اجتماعی، امکان رشد و تکامل شخصیت و بهره‌گیری از توانایی‌های ویژه خود را داشته باشد و زندگی آینده خود را، آنچنان که می‌خواهد شکل دهد. با وجود این نوع تفکر، باید گفت

که طرح موضوع جنسیت در کشورهای غربی، نشان‌دهنده این امر است که این دیدگاه هنوز هم در آنجا مطرح می‌باشد. مشکلی که جامعه ایران نیز به نوعی دیگر (شاید شدیدتر) با آن روبه‌روست. برای از میان بردن هر نوع نابرابری جنسیتی، تلاش و صرف هزینه و زمان زیادی موردنظر است، اما مهم‌تر از مصرف پول و زمان، شناخت و اعتقاد به نابرابری جنسیتی و اتخاذ تصمیم واقعی برای از میان بردن (یا حداقل کاهش) آن در اولویت قرار دارد.

برگرفته از کتاب: دگرگونی در نقش زنان

نویسنده: دکتر شهلا اعزازی